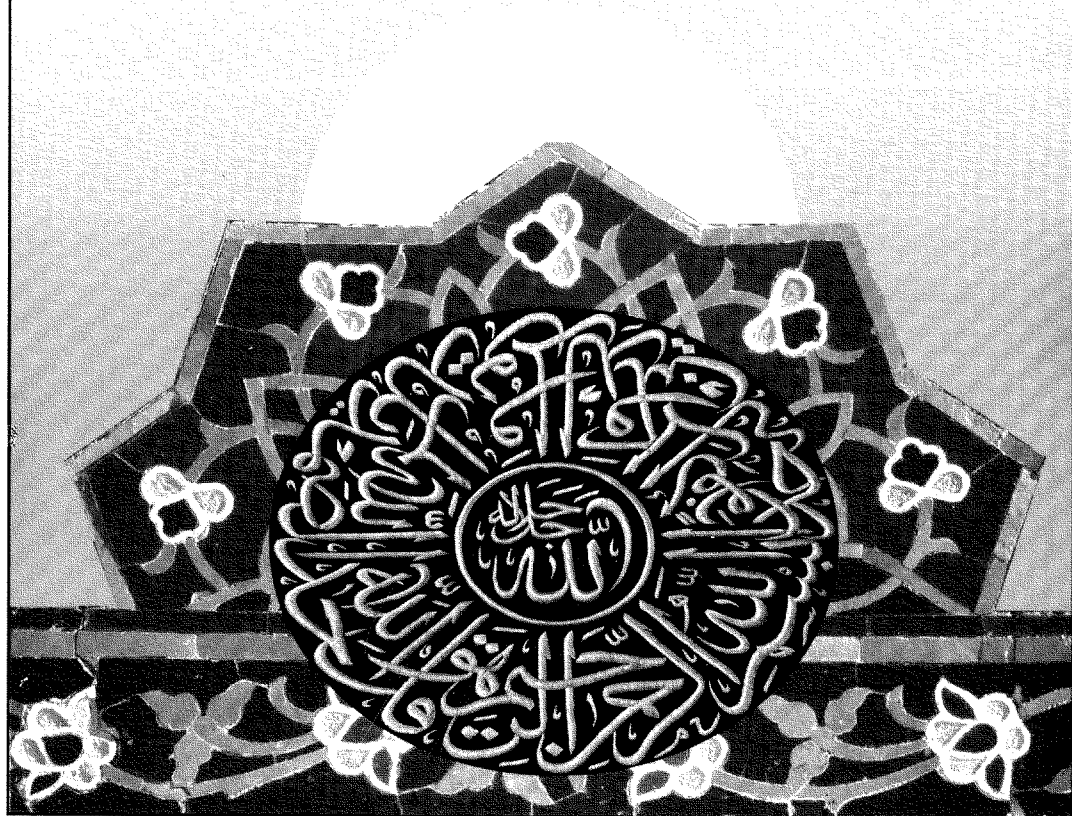


# حج در آئینه ادب فارسی





# سرودها در وادی اسرار

## رعغان حبیب

بر لب به جز ترانه «اَمَن یجیب» نیست  
 با مدّعی بگو که «ولایت» غریب نیست  
 ما را شمیم عشق، به جز بوی سیب نیست  
 بیچاره آن که زین همه هیچش نصیب نیست  
 چون اهل بیت در وطن خود غریب نیست  
 گر در دیار خویش غریب اند، عجیب نیست  
 بر هیچ گل، ترنّم هیچ عندلیب نیست  
 جز انتظار آمدن آن حبیب نیست  
 دل را درون سینه قرار و شکیب نیست  
 خرسند و دلخوشیم که این دل غریب نیست  
 درمان ما به جز نظر آن طیب نیست  
 راه جنون تُهی ز فراز و نشیب نیست  
 هر راه و دعوت دگری جز فریب نیست  
 چون عترت رسول و خدای مجیب نیست

در گوش ما جز آیه «اَنّی قریب» نیست  
 ما شیعه‌ایم و پیرو آل محمدیم  
 لب تشنه فرات و تب آلود تربتیم  
 سودای اهل بیت، جهانگیر گشته است  
 بسیار بوده‌اند غریبان، ولی کسی  
 محبوب عرشیان و مطاف فرشتگان  
 گویا که بوستان ولایت خزان زده است  
 مرهم برای قلب پریشان و داغدار  
 هر جمعه می‌وزد زدل ندبه عطر یاس  
 هرچند دلشکسته‌تر از اشک غربتیم  
 بیمار آن نگار به غیبت نشسته‌ایم  
 عمری است در نشیب غمیم و فراز عشق  
 ما دلسپردگان، پی قرآن و عترتیم  
 در روز حشر پشت و پناهی برای ما

## ارمغان حج

رفتم به کعبه تا که دل از غم رها کنم  
 رفتم به کعبه تا که دل دردمند را  
 رفتم به کعبه و حرم و جلوه گاه حق  
 رفتم که دل صفا دهم از نور ایزدی  
 در زیر ناودان طلاگریه سردهم  
 بویم حریم پاک و زخم بوسه بر خَجَر  
 نوشم ز آب زمزم و تن شست و شو دهم  
 اندر مقام و رکن به درگاه ذوالجلال  
 احرام را به قامت خود سازم استوار  
 اندر منا به دیو لعین سنگها زخم  
 همچون خلیل روی به قربانگه آورم  
 از بعد حج به جانب یثرب روان شوم  
 در گلستان خلد بقیع روی آورم  
 از پرتو چهار مه برج معرفت  
 می خواهد از خدای خطابخش (عسکری)

رفتم که تا فریضه حق را ادا کنم  
 اندر حریم قدس الهی دوا کنم  
 تا طُوف خانه از سر صدق و صفا کنم  
 اندر صفا و مروه به حق التجا کنم  
 اقرار بر گناه و خطا و ریا کنم  
 و آنگاه رو به جانب آب بقا کنم  
 تا روح و جسم را ز پلیدی جدا کنم  
 بر مؤمنین و ملتسمین من دعا کنم  
 تا آنکه یاد محشر روز جزا کنم  
 ابلیس و دودمان و را زیر پا کنم  
 قربان به روز عید به راه خدا کنم  
 جان را به پای قبر پیمبر فدا کنم  
 چون بلبلان عاشق و شیدا نوا کنم  
 تابان و پسر فروغ دل بینوا کنم  
 نگذارد آن که بار دگر تا خطا کنم  
 حاج محمد حسین عسکری فراهانی

## سیری دیگر در سفری دیگر

شدم وارد به شهر آشنایی  
 دلم را قبه خضرا ربوده  
 همان شهری که از بعد پیمبر ﷺ  
 شده محتنگه زهرا و حیدر  
 که دارد رمز و راز دلربایی  
 که تحتش جان جانانم غنوده

## در آستان بقیع

بقیع و آن قبور تابناکش  
 دل هر شیعه زین ماتم غمین است  
 دل شب عاشقان آل اطهار  
 چه غم انگیز باشد خاک پاکش  
 که بیند قبر آنها این چنین است  
 بقیع آیند اما پشت دیوار



### در میقات

خدایا! بی‌نوایم بی‌نوایم  
 کرم کردی به میقاتم رساندی  
 فکندی در دلم سوز و گدازی  
 بر افروز این دلم در کوی اقبال  
 در عین بی‌نوایی آشنایم  
 ز جام بی‌خودی ما را چشانندی  
 که باشد با توأم راز و نیازی  
 که نبود جز تو در آن هیچ آمال  
 در آن نور حقیقت بر فروزان  
 دل زارم به عشق خود بسوزان

### در میقات

به میقات آمدم هم راز و خسته  
 چنان مستم من از پیمانۀ دوست  
 گرو بگذاشتم دل در مدینه  
 در آنجا چون خدا بگرفت دستم  
 لباس معصیت از تن بکندم  
 در این وادی چه اسراری نهفته  
 ز دوری مدینه دل شکسته  
 که از مستی ننگجد روح در پوست  
 زبان دل بود با سوز سینه  
 در آن میقات، خوش احرام بستم  
 به پوشیدم لباس طاعت آن دم  
 یکی از صد هزارش کس نگفته

### در طواف

بیا جاننا طواف از سر بگیریم  
 بکن یکدم حجر را استلامی  
 پس از طوف حریم ذات دادار  
 که شاید دامن دلبر بگیریم  
 ز عمق جان بگو با او کلامی  
 نمازی در مقام<sup>۱</sup> دوست بگزار

### در سعی

پس آنگه در صفا بگذار گامی  
 بیا در سعی، ما و من رها کن  
 بدان بس رازها از حیّ سبحان  
 تو خود از پیش چشمت پرده بردار  
 زخم نیستی برگیر جامی  
 دل خود را حریم کبریا کن  
 در احکام و مناسک هست پنهان  
 که برخی رازها گردید پدیدار  
 بیایی از خدا هر چیز خواهی  
 بیایی صد هزاران کامیابی  
 به باغ وصل ایند راه یابی

### سؤال از نتیجه مناسک

حرم رفتی شدی از خود مبرّی؟  
ز احرام و طواف و سعی و تقصیر  
و یا از هر یکی معنی گرفتی  
چو پروانه بریدی دل ز هستی  
گرفتی زاد تقوی اندرین راه؟  
نشان آورده‌ای از کوی دلدار  
نشان از کوی او اخلاص و توحید  
اگر داری نشان، محکم نگهدار  
به توحید و به اخلاص و به تقوی

وز اخلاق رذیلت هم معری؟  
نشد جز ظاهرش بهر تو تفسیر؟  
به روی بام عرفان جا گرفتی؟  
به گرد شمع حق با شور و مستی؟  
که باشد توشه مردان آگاه  
و یا هستی اسیر نفس بدکار؟  
گر آوردی به تو تحسین و تمجید  
مباد از کف رباید دیو غدار  
به صدر باغ خلعت هست مأوی

### در مدینه

مدینه آستان ملک جان است  
به سوی مسجد و قبر پیمبر ﷺ  
مدینه صد هزاران راز دارد

مدینه کعبه افلاکیان است  
برفتم با خروش و دیده تر  
اگر گوشی بود آواز دارد

### در احد و مشاهد و مساجد

احد رفتم به سوادی زیارت  
در اینجا حمزه افتاده است از پا  
مشاهد با مساجد جمله دیدم  
قبا و قبلتین و فتح و سلمان  
دهد هر یک نشان از روزگاری  
نظر کردم جهانی آه دیدم  
در این وادی ز گلزار پیمبر ﷺ  
بقیع و خاطرات او یکی نیست  
کنار آن مشاهد دل کباب است  
هر آن شیعه که بیند قبر ایشان

در آنجا نیز دیدم هست غربت  
به راه دین حق آن سرو بالا  
که قبلاً نام آنها می شنیدم  
علی و فاطمه آن مهر تابان  
که بوده واقعه یا کار زاری  
هزاران دل در آن درگاه دیدم  
بهر گوشه گلی گردیده پر پر  
از آنچه بشنوی زان اندکی نیست  
به غم آغشته و در التهاب است  
به جای اشک خون بارد ز چشمان



کجاگوشی چنین غربت شنیده  
 سپاس حق که او بال و پرم داد  
 به طوف کعبه رفتم زار و خسته  
 حجر بوسیدم و ارکان خانه  
 ز زمزم کردم آهنگ صفا را  
 ز زمزم آب نوشیدم که کردم  
 مشاعر دیدم و خیف و مینا را  
 به آه و حسرت و قلب پریشان

کجا چشمی چنین ویرانه دیده  
 به لطفش منزلم اندر حرم داد  
 به لطف حق تعالی دل ببسته  
 چه خوش بیتی عتیق و جاودانه  
 رعایت کردم آیین وفا را  
 بریء از سُقم ها و جمله دردم  
 جبال رحمت و ثور و حیرا را  
 به غم کردم وداع کوی جانان

### دربارهٔ معراج

حرم رفتم ولی محرم نگشتم  
 غرض ز احرام و میقات و عبادات  
 همان عرفان ذات ذوالجلال است  
 خدا! جامی ز خم معرفت ده  
 که در گیتی بجز راهت نپویم  
 شفای قلب خود جز تو ندانم  
 چه کم گردد ز سلطانی که گاهی  
 شرابی ده که کردم پاک گوهر

من مجرم در آن نامحرم هستم  
 ز حج و عمره و سعی و مناجات  
 ز نقصان آمدن سوی کمال است  
 ز لطف خود مرا این منزلت ده  
 به غیر حمد تو چیزی نگویم  
 بجز مدح تو حرفی را نخوانم  
 به مسکینی کند یکدم نگاهی  
 ز دست ساقیش ساقی کوثر

### ● پانوشتها:

۱. مقام خلیل (ابراهیم علیه السلام).